

تحریف تروتسکیستی رویدادهای تاریخی

قسمت سوم

جاسوسی - خراب کاری و ترور

چه تشکلات و گروه‌هایی در شوروی وجود داشتند که در براندازی سیستم سوسیالیستی و یا حداقل کمیته مرکزی حزب و بلشویک‌های راستین، دارای منافع بودند؟ دارودسته‌های گوناگون تزاریسیم سرنگون شده، منشویک‌ها، اس. ار. ها، کادت‌ها، کولاک‌ها و تروتسکیست‌ها از آن جمله بودند. اضافه بر این نظامیان تزاری رسوخ کرده در ارتش سرخ، بوروکرات‌های ماسک زده در ادارات و صنایع و کشاورزی، دارودسته‌های گوناگون ضد کمونیستی خزیده در حزب و برخی بلشویک‌های پیشین که به علل متفاوت، تغییر موضع داده و به نوعی سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم و یا حاکمیت سرمایه‌داری گرایش پیدا کرده بودند نیز از جمله گروه‌ها و افرادی بودند که مورد توجه سازمان‌های جاسوسی خارجی و از جمله آلمان به منظور جاسوس سازی قرار می‌گرفتند. این بدان معنا نیست که تمامی این نوع گروه‌ها و افراد در خدمت نیروهای خارجی قرار می‌گرفتند و یا به آن تن میدادند. در بخش پیشین اشاره شد که سازمان‌های جاسوسی خارجی از همان اوان پیروزی انقلاب، تلاش بر اعزام جاسوسان خود به کشور شوراها نمودند و تعدادی از اتباع شوروی و ضد کمونیست را نیز به خود وابسته کردند. آلمان شکست خورده از جنگ جهانی اول نیز از این امر غافل نبود. به خصوص از اوایل دهه‌ی سی قرن پیش، تلاش بورژوازی آلمان و به ویژه پس از قدرت‌گیری نازی‌ها شدت افزون‌تری یافت. مناسب‌ترین گروه‌هایی که می‌توانستند مورد توجه سازمان جاسوسی آلمان قرار گیرند دو گروه بودند، یکم: نظامیان، زیرا هیتلر که برنامه‌ی تهاجم به شوروی را در سر می‌پروراند، احتیاج به عناصری داشت که علاوه بر خبر دهی از قدرت و تجهیزات ارتش، وظیفه خرابکاری در ارتش سرخ را بتوانند به نحو احسن انجام دهند. نظامیان تزاری خزیده در ارتش سرخ نیز به مانند توخاچفسکی در میان امپریالیست‌ها، به آلمان هیتلری که امپریالیسم در حال رشد و نزدیکتر به مرزهای شوروی و با روحیه نظامی‌گری این گروه همخوانی بالاتری را دارا بود، تمایل بیشتری داشتند. گروه دوم: تروتسکی و زیردستان او بود. زیرا سازمان جاسوسی آلمان می‌توانست از فردی استفاده کند که با ماسک دروغین همکار و همراه لنین و کمونیسم به میدان آمده بود و آلمان از این طریق بهتر قادر بود سایر گروه‌های ضد بلشویکی درون حزب کمونیست شوروی را به سوی خود جلب کند و در ضمن از طریق خرابکاری‌های تروتسکی، پشتیبانی جهانی از اتحاد جماهیر شوروی را در بین نیروهای ضد فاشیست تقلیل دهد. تروتسکی

نیز در این خدمت به نازی‌ها هم از کمک مالی بورژوازی آلمان برخوردار می‌شد و هم این که چون می‌پنداشت، جنگ جهانی نزدیک است و شوروی به فوریت مورد تهاجم قوای هیتلری قرار خواهد گرفت و بنا بر آرزو و محاسبه اشتباه، کشور شورواها به سرعت از پای در خواهد آمد، بالاخره آرزوی دیرین وی برای نشستن بر تخت تزار تحقق خواهد یافت. پیش از این که بر اساس اسناد و مدارک در توضیح چگونگی و ابعاد این همکاری دو جانبه در بخش‌های چهارم و پنجم این نوشته پرداخته شود، ذکر چند نکته از جمله گروه بندی‌های ضد حزبی و ضد شوروی، منابع معتبر برای اطلاع یابی از رویدادهای آن زمانی شوروی و اشاره به برخی از خرابکاری‌ها لازم است. بسیاری از مورخین و نویسندگان خارجی در نگارش وقایع دهه‌ی سی در شوروی چنان جمله بندی می‌کنند که گویا تمامی اپوزیسیون ضد حزبی و تمامی گروه‌های مخالف، زیر نظر تروتسکی عمل می‌کردند و زائده‌ی وی بوده‌اند. تروتسکی نیز زمانی که به اپوزیسیون در شوروی اشاره دارد، می‌خواهد به خواننده چنان القاء کند که گویا او در رأس تمامی مخالفین قرار داشته است و تنها افرادی منفرد همچون زینوویف، کامنف، بوخارین و..... زیرفرماندهی او نبوده‌اند و از همین رو به جای اشاره به فراکسیون زینوویف - کامنف و یا فراکسیون بوخارین و گروبندی‌های گوناگون نظامی، عمدتاً از افراد نام می‌برد تا نیروی زیر فرماندهی خود را بسیار بزرگ جلوه دهد. واقعیت، دگر است، هر چند که گروه بندی‌های متفاوت ضد حزبی و شوروی تماس‌هایی با یکدیگر داشتند و لیکن هریک به شکل مستقل عمل می‌کردند که گه برنامه مشترک با هم داشتند و گه علیه یکدیگر فعالیت می‌کردند. به عنوان نمونه می‌توان اشاره کرد که در سال ۱۹۲۵ کمیته شهری لنینگراد زیر رهبری زینوویف تقاضای اخراج تروتسکی را داشت و همین تقاضا را کامنف در همان سال در پلنوم کمیته مرکزی طرح کرد که با مخالفت استالین و اکثریت قرار گرفت زیرا آنان در آن زمان بر این نظر بودند که تروتسکی از وظایف حزبی تخطی کرده و دچار انحراف شده است و می‌بایستی سرزنش شود و تنها در صورت خیانت به حزب، بایستی حکم اخراج اجرا گردد، به مانند آنچه که در سال ۱۹۲۷ روی داد و او به علت همدستی با بقایای گارد سفید و تلاش در به راه اندازی تظاهرات علیه حزب، از حزب اخراج گردید. این خیانت تروتسکی پس از یک رأی گیری عمومی در حزب به دو پیشنهاد برنامه‌ای کمیته مرکزی از یکسو و تروتسکی - زینوویف از دیگر سو بود. در این رأی گیری عمومی درون حزبی حدود ۷۲۴ هزار عضو به پیشنهاد کمیته مرکزی و اندکی بیش از ۴ هزار نفر به پیشنهاد مشترک تروتسکی - زینوویف رأی دادند یعنی حتی طرفداران اپوزیسیون درون حزبی در آن زمان کم‌تر از یک درصد بود که اکثر این اقلیت بسیار ناچیز از پیروان زینوویف - کامنف بودند.

چه وظایفی از سوی نیروهای خارجی به خصوص آلمان نازی بر عهده جاسوسان نهاده شده بود؟ گزارش دهی، کودتا، قتل، ترور کمونیست‌ها، برگزاری تظاهرات، کارشکنی در امور حزبی و اداری، اختلاس، تفرقه افکنی، ایجاد بدبینی به حزب و دولت و تخریب از جمله وظایف این جاسوسان به منظور تضعیف و بالاخره واژگونی سیستم حاکم شورائی بودند. این نیروهای متحد با نازی‌های آلمان در مواردی از جمله ترور، قتل، تخریب و.... موفقیت‌هایی در خدمت به اهداف ضد انسانی و

همچنین یاری رسانی به متحدین نازی خود داشتند. و لیکن در نهایت با هشیاری توده‌های وفادار به انقلاب و رهبری داهیانه کمیته مرکزی، مهم‌ترین اهداف آن‌ها یعنی کودتا و براندازی سیستم و شکست در برابر تهاجم هیتلری، عقیم ماند.

اسناد و مدارک حاکی از خیانت‌های جاسوسان متحد آلمان هیتلری کدامند؟ گزارش کسانی که شاهد خرابکاری‌ها بوده‌اند، نوشتجات برخی از خرابکاران و جاسوسان که موفق به فرار از شوروی و محاکمه شدند و اعترافات جاسوسان و عناصر ضد شوروی در دادگاه‌ها. در مورد اعترافات در دادگاه‌ها، برخی از محافل امپریالیستی و به خصوص تروتسکیست‌ها جار و جنجال به راه انداختند که گویا آن اعترافات در پی شکنجه بوده‌اند و صحت ندارد. پس از روی کار آمدن دارودسته خروشچف - میکویان در شوروی، این گونه جار و جنجال‌ها شدت فزون‌تری یافت و پیروان امروزی تروتسکی نیز حتی بدون این که یکی از آنها را مطالعه و بررسی کرده باشند، لاطائلات و دروغ گوئی‌های خروشچفی را نشخواروار بازگو می‌کنند. در رد این ادعای دروغین و مکارانه این جماعت، ضروری است چند نمونه‌ای از شاهدان خارجی در دادگاه‌ها که هیچ گونه تمایلی به کمونیست و حاکمیت شوروی نداشته‌اند و حتی در مواردی نیز سخت ضد کمونیست بوده‌اند، آورده شود. ابتدا در مورد خرابکاری‌ها.

جان اسکات یک مهندس آمریکائی بود که در مجتمع ماگنیتوگورسک در نیمه دوم سال‌های سی کار می‌کرد. وی که هیچ گونه تمایلی به کمونیست نداشت و حتی منتقد به سیستم بلشویکی بود، در کتاب خود به نام "جانب دیگر اورال" به نمونه‌هایی از خرابکاری‌ها اشاره می‌کند. وی از جمله می‌نویسد: «شفشنگو در سال ۱۹۳۶ کارخانه گاز و دو هزار کارگرش را اداره می‌کرد... او از یک دهکده در اوکراین می‌آمد. وقتی در سال ۱۹۲۰ ارتش سفید دنیکین کشور را اشغال کرد، شفشنگو جوان به عنوان ژاندارم پذیرفته شد». او پس از شکست دنیکین به بخش دیگری از کشور رفته، گذشته خود را مخفی می‌کند و در آن جا استخدام می‌شود. «ژاندارم سابق فتنه انگیز به خاطر انرژی و برخورد فعالش خیلی سریع به یک مدیر سندیکا با کیفیت امیدوار کننده‌ای، تبدیل شد. او با تظاهر به شور و شوق پرولتری، خوب کار می‌کرد و از هیچ وسیله‌ای که به پیشرفت شغلی‌اش کمک می‌کرد، حتی به قیمت حذف همکارانش، رویگردان نبود... ۱۹۳۵، کارگری از یکی از شهرهای اوکراین به ماگنیتوگورسک آمد و چیزهایی در مورد کارهای شفشنگو در ۱۹۲۰ تعریف کرد. شفشنگو به او رشوه داد. در پست خوبی به کار گمارد. یکی از شب‌ها شفشنگو جشنی را سازمان داد که تا آن وقت ماگنیتوگورسک ندیده بود. میزبان و رفقاییش به میزها هجوم بردند، تمام شب و بخشی از شب بعد را خوردند و نوشیدند». از جمله اتهام‌های وارده به شفشنگو دست داشتن در انفجاری که مرگ چهار کارگر را در پی داشت و هم چنین جاسوسی برای ژاپن و مقاصد تروریستی بودند و «حدود ۲۰ نفر جزو باند شفشنگو بودند که به مجازات‌های سنگین محکوم شدند. بعضی از آن‌ها فرصت طلبان دغلکاری بودند. دیگران واقعاً ضد انقلابی بودند که آگاهانه سعی داشتند هر کاری را در جهت ضربه زدن به اتحاد شوروی انجام دهند». جان دی. لیتل بیچ یک مهندس آمریکائی در سال‌های ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۷ به عنوان رهبری مهندسی در تعدادی از معادن

اورال و سیبری کارمی کرد که بسیاری از خرابکاری‌ها در آن مناطق بنا بر رهنمود پیتاکوف انجام گرفت. او در یک سری مصاحبه با روزنامه‌ها و سپس در کتاب وی تحت نام «بررسی معادن طلای سیبری» خاطرات و برداشت‌های خود را می‌آورد. از جمله می‌خوانیم: «شرایط عمومی در معادن مس اورال بسیار بد بود. اورال منطقه‌ای بود معدنی که در آن هنگام برای روسیه بسیار بارآور بود... ده‌ها مهندس معدن شناس آمریکائی و همچنین صدها استاد کار معدن و سرکارگر آمریکائی برای آموزش دستورالعمل‌های لازم جهت کار با ماشین‌ها و طرز کار با دستگاه‌ها استخدام شده بودند... ما در درجه اول دریافتیم که مهندسين و متخصصين آمریکائی ذوب فلز، بدون این که کسی با آن‌ها واقعاً همکاری نماید، در آن جا اقامت دارند. هیچ تلاشی برای آوردن مترجمی مجرب، صورت نگرفته بود. این مهندسين، مناطق مورد مسئولیت خودشان را با دقت بررسی کرده و پیشنهادهائی را ارائه نموده بودند که اگر به کار گرفته می‌شد، می‌توانست مستقیماً مثمر ثمر باشد. اما این پیشنهادهای یا به روسی ترجمه نشده و یا در کارتن‌ها و اوراق اداری جا گرفته بودند. شیوه‌های اعمال شده آن چنان اشتباه بود که هر دانشجوی تازه از دانشگاه برآمده‌ای نیز می‌توانست کمبودها و علل آن‌ها را باز شناسد. زمینه‌های کار را آن چنان گسترده بودند که یک کنترل مؤثر تقریباً غیر ممکن می‌نمود. استخراج سنگ معدن را بدون هیچ تکیه گاه ایمنی انجام می‌دادند». لیتل پیچ توضیح می‌دهد که با همراهی و زیر نظر یک مسئول کمونیست روسی که آزادی عمل وی را تضمین می‌کرد، با وجود کارشکنی مهندسين روسی و لیکن به علت جانبداری آن مسئول کمونیست از پیشنهادهای وی، قادر می‌گردد که به معادن سر و سامانی بدهد و پس از پنج ماه اقامت و فعالیت، آن محل را ترک می‌کند. در ادامه می‌خوانیم: «در اوایل سال ۱۹۳۲ کمی بعد از مراجعتم به مسکو مطلع شدم که معادن مس کالاتا در عرض یک سال در موقعیت بدی قرار گرفته و تولید به پایین‌تر از سطح پیش از تجدید سازمانی در تابستان سال پیش، افت کرده است. این خبر برای من ضربه بیهوش کننده‌ای بود. من نمی‌توانستم درک کنم که به چه دلیلی ممکن است این جریان که به هنگام ترک معدن، به نظر می‌رسید همه چیز خیلی خوب پیش می‌رود، در چنین زمان کوتاهی تغییر کند... وقتی به کالاتا رسیدم با وضعیت اندوه باری مواجه شدم. قرارداد دو ساله تمام آمریکائی‌ها پایان یافته و تمدید نگشته بود. لذا آن‌ها نیز به آمریکا مراجعت کرده بودند. چند ماهی پیش از ورود مجدد من، مسئول کمونیست از طرف هیأتی از سورد لوفسک، جائی که مقر مرکزی کمونیست‌های منطقه اورال واقع است، برکنار شد. کمیسیون او را نامناسب و نالایق ارزیابی کرد و با وجود این که مدرکی نمی‌توانستند ارائه دهند، او را به کم کاری متهم کردند. سرپرست کمیسیون تحقیق جانشین او شد، یک سبک کار کمیاب. در طول اقامت پیشین‌ام، ظرفیت کوره‌ی ذوب مس را تا ۷۸ تن در متر مربع و روز بالا برده بودیم. اکنون، مجموع تولید به سطح پیش‌تر یعنی ۴۰ الی ۴۵ تن افت کرده بود. بدتر از آن این که، هزاران تن سنگ معدنی را که درجه بالائی سرب در خود داشت به طور برگشت ناپذیری خراب کرده بودند و به آن علت بود که متدی را در معدن به کار برده بودند که من به روشنی نسبت به انجام آن اخطار داده بودم... در یک روز بسیار زیبا کشف کردم که مسئول جدید تمامی اقدامات مقرر شده از جانب مرا لغو کرده

است.... کمی بعد از آن، مسئول و تنی چند از مهندسين به اتهام خرابکاری، دادگاهی شدند. مسئول به ۱۰ سال زندان و مهندسين به مجازات‌های کم‌تری محکوم گردیدند.... من در هر حال مطمئن بودم که در سطوح بالای اداره سیاسی اورال چیز فاسدی وجود دارد. برای من روشن شده بود.... که می‌بایست سمت تحقیق و بررسی به سوی رهبری در سوردلوفسک سوق داده شود، رهبری‌ای که اعضایش یا به علت اهمال کاری قابل مجازات و یا با شرکت فعال و حساب شده در حوادثی که در معادن جریان یافته بود، خود رامقصر کرده بودند. در جریان این مسائل، دبیر اول حزب کمونیست در منطقه اورال شخصی بود به نام کاباکوف. او از ۱۹۲۲ این سمت را بر عهده داشت و آنچنان قدرتمند به نظر می‌رسید که به او نایب السلطنه بلشویکی اورال می‌گفتند. هیچ چیزی نمی‌توانست شهرت او را توجیه کند. در زمان طولانی حاکمیت او، منطقه اورال یکی از غنی‌ترین مناطق سنگ معدن روسیه با سرمایه‌ی بی حد و مرزی که برای استخراج سنگ معدن جذب کرده بود، هیچ وقت تولیدش به آن اندازه‌ای نرسید که می‌توانست تولید کند. اعضای کمیسیون کالاتا بعداً به مقاصد خرابکارانه خود اقرار کردند و شگفت انگیز این که همه آن‌ها مستقیماً از طریق ستاد رهبری سوردلوفسک توسط همین مرد انتخاب شده بودند.... تمام این وقایع بعد از این که دادرسی توطئه در ژانویه ۱۹۳۷ شروع شد بر من روشن‌تر گردید. در این محاکمه پیاتاکف و دیگر همدستانش به اتهام خرابکاری سازمان داده شده از آغاز سال ۱۹۳۱ در معادن، در راه آهن و دیگر کارخانجات صنعتی، به محاکمه کشیده شدند. چند هفته بعد، بالاترین دبیر حزب در اورال، کاباکوف، که از نزدیک با پیاتاکف همکاری کرده بود، به اتهام همدستی در همین دسیسه دستگیر شد». این دو گزارش از دو مهندس خارجی که نه تنها هیچ تمایلی به کمونیست و دولت شوراهای ندارند، بلکه منتقد سیستم شورائی نیز هستند نمایانگر چه مسائلی است؟ رشوه و اختلاس، قدرت نمائی شخصی، حیف و میل سازی دارائی‌های عمومی، خرابکاری، اخراج کمونیست‌ها با پاپوشی‌های دروغین، انتصابات بی مورد نزدیکان فکری، خدمت به بیگانه و.... در زمره برنامه‌های این خائنین به منافع پرولتاریا و کشور شوراهای بوده است. در رأس این باند خرابکاران، پیاتاکف، شخص اول دارودسته تروتسکی در درون شوروی بود. لیتل‌پیچ در همان کتاب از خرابکاری‌های تروتسکیست‌ها در قزاقستان و کوشکار نیز گزارش می‌دهد. وی در همان کتاب در مورد دیگری از اختلاس چنین اشاره دارد: «در بهار ۱۹۳۱ من با یک هیأت بزرگ تجاری که توسط پیاتاکوف رهبری می‌شد به برلین سفر کردم. در آن جا وظیفه‌ی من این بود که تجارب فنی خود را در هنگام خرید ماشین آلات معدنی در اختیار آن‌ها بگذارم. هیأت تجاری، از جمله تعدادی آسانسور معدن را با ظرفیت ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ قوه‌ی اسب خریداری کرد هیأت اعزامی تقاضا کرد که مخارج این معامله را بر حسب فنیگ در کیلو محاسبه کنند. پس از مذاکرات طولانی شرکت‌های آلمانی - بورسیگ و دماغ - با کاهش قیمت ماشین‌ها به قیمت ۵ تا ۶ فنیگ در هر کیلو موافقت کردند. وقتی من این محاسبات را بررسی کردم، دریافتم که شرکت‌ها در قیمت‌های پیشنهادی خود، سکوه‌های فلز سبک را با سکوه‌های چدنی به وزن چند تن عوض کرده بودند، که این امر موجب پایین آمدن مخارج تولید و بالا رفتن وزن شده بود و در واقع هزینه را برای خریدار افزایش می‌داد. البته من خیلی از

کشف این مطلب خوشحال شده و با غرور تمام و بلافاصله آنرا به اعضای هیأت گزارش کردم. با کمال تعجب آن‌ها اصلاً خوشحال نشدند. آن‌ها حتی به من فشار آوردند که این معامله را تأیید کنم و می‌گفتند که من اصلاً نمی‌فهمم که آن‌ها چه می‌خواهند. قضیه چنان تنظیم شده بود که پیاتاکف می‌توانست به مسکو بازگشته و با افتخار تمام نشان دهد که چگونه موفق به پائین آوردن قیمت‌ها شده است، در حالی که در واقع او پول را برای خرید مقدار زیادی چدن بی مصرف پرداخت کرده و به این ترتیب این را برای آلمانی‌ها میسر کرده بود که به او مقدار زیادی تخفیف بدهند. او موفق شده بود که از این حيله در مورد تعدادی معادن دیگر نیز استفاده کند. من رفتار آن‌ها را نمی‌توانستم درک کنم و فکر می‌کردم که شاید مسأله رشوه پولی در میان باشد». پیاتاکف در دادگاه، به این دزدی اعتراف کرد و اظهار داشت که در ارتباط با پسر تروتسکی - سدوف - عمل می‌کرده است و این که: «بالا بردن قیمت‌های سفارشات اتحاد شوروی تماماً و یا بخشاً به جیب تروتسکی سرریز می‌شد». تروتسکیست‌ها در هر مکانی که توانسته بودند مأموران خود را بر کاری بگمارند، به خرابکاری دست زدند. از جمله می‌توان از تخریب در خطوط راه آهن که بارها به مرگ ده‌ها نفر انجامید، صنایع، نیروگاه‌های برق و معادن و هم چنین سرقت بانک نام برد. در همکاری بین مأموران تروتسکی و زینوویف با راست‌ها خرابکاری در زمینه کشاورزی، عمدتاً بر عهده راست‌ها بود. در پی این خرابکاری‌ها در زمینه کشاورزی و دامپروری، هزاران اسب، خوک و گاو از بین برده، کشت و تولید مواد غذایی هدف‌مند آلوده و هزاران تن گندم و سایر غلات توسط کولاک‌ها به آتش کشیده شدند. به مورد جاسوسی و خرابکاری در زمینه‌های بر شمرده در بالا در بخش اعترافات و دادگاه‌ها، دقیق‌تر اشاره خواهد شد.

تروتسکی در زمان تصدی بر مقام‌های مهم کشوری، تلاش کرد که پیروان خود را بر رأس بسیاری از مصادر کلیدی کشور قرار دهد که در زمان‌های مناسب توانستند ضربات خود را از طریق هدایت خرابکاری‌ها وارد سازند. از جمله آنان، این افراد بودند: نیکلای کرسیتینسکی - معاون کمیساریای خارجی، آرکادی رزنگلتز - عضو کمیساریای خلق برای بازرگانی خارجی، کریستین راکوفسکی - سفیر در انگلستان و فرانسه، استانیسلاو راتایچک - رئیس مرکز نظارت شیمی، ایوان حراشه - مدیر صنایع شیمی، یورنوف - سفیر در ژاپن، آلکسی شستوف - یکی از اعضای رهبری شرکت‌های ائتلافی معادن زغال سنگ خاور و سیبری، گاوریل پوشین - مدیر کارخانجات شیمی در گورلووکا، یاکوف لیفشیتس - از اداره کنندگان صنایع راه آهن خاور، ایوان کنیاسف - مدیر راه آهن اورال، ژوزف توروک - معاون مدیر کل ترافیک در پرم، سوکولنیکوف - معاون کمیساریای خارجی، پیاتاکف - کمیساریای صنایع سنگین. علاوه بر این تروتسکیست‌های در مصادر کلیدی، افراد دیگری نیز از سایر دار و دسته‌های ضد کمونیست در مقام‌های حساس کشوری حضور داشتند و از قدرت برگماردن دست نشانندگان خود در این یا آن پست و منصب و استفاده از آنان برای تخریب برخوردار بودند.

در تابستان ۱۹۳۴ برنامه‌ریزی یک توطئه نظامی در پادگان پتروساودوسک کشف شد. در تحقیقاتی که زیر نظر کیروف، عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته حزبی پتروگراد، انجام گرفت مشخص شد که

دبیر سازمان حزبی منطقه اورال با یک هسته از اپوزیسیون در لنینگراد، مسکو، تفلیس و کیف در ارتباط بوده و در چاپخانه‌های حزبی اوراقی را به چاپ می‌رسانیده‌اند. زینوویف در نوامبر همان سال یکی از همکاران خود را به نام باکایف از مسکو به لنینگراد فرستاد. باکایف با فردی به نام لئونید نیکولایف که به علت بی‌نظمی و بی‌اعتمادی از حزب اخراج شده و از مدتی پیش، رفت و آمدهای کیروف را زیر نظر گرفته بود ملاقات کرد. در این ملاقات برنامه ترور کیروف نقشه ریزی شد. کیروف به دست نیکولایف در دسامبر به قتل رسید. باند تروتسکی - زینوویف از کیروف نفرت فراوان داشتند زیرا وی پس از استالین، در مقام دوم حزب قرار داشت و از وفادارترین کمونیست‌های لنینی بود. پس از این قتل یک سری ترورهای متعدد توسط عناصر آن باند در سراسر شوروی انجام گرفت که بالغ بر ۱۰۰ تن از اعضای حزب، اداری و طرفداران حزب مورد سوء قصد قرار گرفتند. از آن جمله اند: کویبیشف عضو دفتر سیاسی حزب، منشینسکی عضو کمیته مرکزی، ماکسیم گورکی و پسرش پشکوف. در آوریل ۱۹۳۴ مهندسی به نام بویارشینف که متوجه اتفاقاتی غیر عادی از جمله افزایش آتش سوزی‌ها و انواع خرابکاری‌ها در معادن ذغال سنگ کوزنتسک در سیبری شده بود، نگرانی خود را به آلکسی شستوف ابراز داشت شستوف از وی خواست که در این باره با کسی سخن نگوید و او شخصاً این مشکل را دنبال خواهد کرد. چند روز بعد جسد مهندس نامبرده پیدا شد. در تحقیقات روشن شد که وی توسط یک تروریست بنام چرپوچین به قتل رسیده است. طرح‌های قتل مولوتف و استالین نافرجام ماندند. در لیستی که از جنایتکاران به دست آمد نام استالین، مولوتف، وروشیلف، شدانف، کاکانویچ، کیروف منشینسکی، گورکی و کویبیشف از جمله کسانی بودند که بایستی ترور می‌شدند. چگونگی بسیاری از ترورها و خرابکاری‌ها در بازجوئی‌ها و دادگاه‌ها روشن شد. برخی در ضمن پذیرش حقانیت دادگاه‌ها و واقعیت اعترافات، به احکام اعدام‌ها و محکومیت‌های طولانی زندان اعتراض دارند. در این مورد می‌بایستی موقعیت آن زمانی شوروی را در نظر گرفت که از درون با هزاران خرابکاری و ترور و جاسوس‌های رنگارنگ دول خارجی در بسیاری از مصادر حساس که موانعی بر سر رشد اقتصادی کشور بودند، مواجه بود. بازسازی کشوری که در پی جنگ جهانی اول و سپس در جنگ چهار ساله داخلی به ویرانی کشیده شده بود، ضرورت فوری داشت. افزون بر این، کشور در خطر حمله کشورهای خارجی به ویژه آلمان هیتلری قرار داشت و هر گونه سرباز زدن از قاطعیت در اداره کشور که علاوه بر رشد اقتصادی، احتیاج به ساخت تسلیحاتی و دفاعی داشت، مسلماً خسارات و نتایج اسف باری را که شاید جبران ناپذیر می‌بودند، در پی می‌آورد. گیریم دادگاه‌ها، احکامی پایین‌تر را اعلام می‌کردند. چه تضمینی وجود داشت که آن جنایتکاران و خیانتکاران جاسوس به هنگام تهاجم آلمان نازی به شوروی، آغاز به ادامه اعمال پیشین خود و حتی شدیدتر نمی‌کردند.

مگر زینوویف و کامنف و تعدادی دیگر، دوبار در سال‌های ۱۹۲۷ و ۱۹۳۲ به کردار ضد حزبی خود انتقاد نکردند و پوزش نخواستند؟ ولی آن‌ها مجدداً در سال ۱۹۳۴ به فعالیت علیه حزب و کشور و این بار حتی به شرکت در ترور و خرابکاری دست زدند. کشور شوراها به یک معنا در آن زمان در مقدمه یک جنگ قرار داشت و اوضاع و شرایط جنگی با شرایط عادی تفاوت فراوان دارد. اعدام در

شرایط عادی، عملی ناشایست است و می‌بایست علیه آن به مبارزه برخاست و لیکن هیچ‌گاه نباید به مطلق‌گرائی گروید و شرایط مشخص را از دیده فرو نهاد. انگلس به درستی طرح می‌کرد که: «دیالکتیک می‌گوید در جهان چیزی جاویدان نیست، در جهان همه چیز سپری و تغییر پذیر است. طبیعت تغییر می‌کند، جامعه تغییر می‌کند، اخلاق و عادات تغییر می‌کند، مفاهیم تغییر می‌کند خود حقیقت تغییر می‌کند و بهمین جهت دیالکتیک به همه چیز نقادانه می‌نگرد».

برخی دیگر، به نادرستی لیک از روی وفاداری به تاریخ سوسیالیسم، صحنه بر تمامی دستگیری‌ها و محاکمات و اعدام‌ها می‌گذارند غافل از این که در بسیاری از موارد، نه تنها اشتباهاتی روی داد بلکه عمدتاً عناصر مخرب و ضد کمونیست توانسته بودند با نفوذ در حزب، مقامات امنیتی، دادگستری و ادارات به اتهامات نادرست و غیر واقعی به بسیاری از کمونیست‌های صادق و وفاداران به سیستم شورواها دست بزنند و پرونده سازی‌هایی بکنند. در این میان حتی برخی از کمونیست‌های راستین و انسان‌هائی پاک، جان باختند و یا برای مدتی در زندان و تبعید سربردند. چند سالی پیش پروفسور گروور فور توانست با همراهی و یاری تنی چند از دانشگاهیان روسیه به مطالعه و بررسی بخشی از اسناد آرشیو حزب کمونیست شوروی، که تا آن زمان علنی نشده بودند، بپردازد. حاصل بررسی او کتابی است به نام «دروغ‌های خروشچف». در صفحات ۲۴۵ به بعد آن کتاب (ترجمه آلمانی) آورده شده است که خروشچف در سال ۱۹۳۸ از منصب خود به عنوان دبیر اول حزبی منطقه مسکو و حومه عزل و جانشین وی آلکساندر سربویچ شچرباکف شد.

شچرباکف در بازنگری احکام دادگاه‌های مسکو از سال‌های ۳۸-۱۹۳۷ پی به بسیاری از شکایات برد. در پی بررسی دقیق مشخص شد که در دادگاه‌ها خطاهای متعددی روی داده بود و هیأت سه نفره صحنه گزاران بر احکام که خروشچف نیز از آن جمله بود، غرض‌ورزی‌ها داشته‌اند. تنها برای سال ۱۹۳۷ از ۱۲۰۰۰ محکومیت صادر شده حدود ۹۰ درصد بی اعتبار و غیر قانونی اعلام شد و از محکومین که تعدادی از آن‌ها اعدام شده بودند، اعاده حیثیت گردید. دو تن از هیأت سه نفره به اعدام محکوم شدند و خروشچف به سمت دبیر اول حزب در اوکراین تنزل مقام داده شد. ایگور لیگاچوف از رهبران امروزی حزب کمونیست روسیه در کتابی بنام «غبار زدائی از حقایق اتحاد شوروی» می‌نویسد: «گاهی وقت‌ها، کمونیست‌ها را به طور دسته جمعی از حزب اخراج و به دنبال آن، از کار و منزل محروم ساخته و دستگیر می‌کردند. در مواردی هم بدون کمترین دلیلی به دشمنی با خلق متهم می‌ساختند. از جمله پدر من ژنرال گاردهای سرخ در جنگ‌های داخلی که به همراه همسرش از حزب اخراج و تیرباران گردیده بود، کاملاً تبرئه شد و به دنبال آن همسر، دو دختر و پسر وی به عضویت حزب کمونیست اتحاد شوروی درآمدند. آن‌ها فهمیدند که این کار، ربطی به حاکمیت شوروی و حزب کمونیست نداشته، بلکه ناشی از اشتباه رهبران محلی حزب و کارِ جاه طلبان سیاسی، دشمنان واقعی خلق بوده است که به درون ارگانهای انتظامی نفوذ کرده بودند». یاگودا که کمیساریای داخلی خلق و ریاست گ. پ. او. را بر عهده داشت از جمله این دشمنان نفوذ کرده بود که دارودسته مخصوص خود را داشت و پس از بر ملا شدن خیانت‌ها و جنایات‌اش، اعدام شد.

رهبری حزب کمونیست به این معضل آگاه بود و همواره در مورد آن هشدار می‌داد و در مواردی که جنایتکاران رخنه کرده در درون حزب و مقامات اجرائی و قضائی و انتظامی شناخته می‌شدند، به سزای اعمال ضد انسانی خود می‌رسیدند. استالین در پلنوم کمیته مرکزی در تاریخ مارس ۱۹۳۷ بیان داشت: «از گزارشاتی که ما در پلنوم شنیدیم و از مباحثات پس از آن، چنین برمی‌آید که ما با سه واقعی اصلی دست به گریبانیم: یکم، با خرابکاری، جاسوسی، و مانور مأموران مخفی کشورهای دشمن و در بین آن‌ها تروتسکیست‌ها که تقریباً نقش بسیار فعالی ایفا می‌کنند، که یا زیاد با تمام و یا تقریباً با تمام سازمان‌های خودمان، حتی سازمان‌های اداری و اقتصادی و هم چنین سازمان‌های حزبی، مربوط می‌شوند. دوم، این که مأموران مخفی کشورهای خارجی، در بین آن‌ها تروتسکیست‌ها، نه فقط در تشکیلات پایه‌ای، بلکه به بعضی پست‌های پر مسئولیت نیز خزیده‌اند. سوم، بعضی از مسئولینی که در مرکز یا بخش‌ها نقش رهبری دارند، نه تنها نفهمیده‌اند که چگونه چهره واقعی این خرابکاران، مأموران مخفی خارجی، قاتلین و جاسوسان را بشناسند، بلکه تا آن جایی بی‌خیالی، خوش روئی و ساده لوحی از خود نشان داده‌اند که خود باعث گردیده‌اند، مأموران مخفی کشورهای خارجی به این یا آن پست مسئولیت دار دست یابند». کمیته مرکزی حزب کمونیست در ژانویه ۱۹۳۸ بیانیه‌ای با این مضمون منتشر کرد: «در بین کمونیست‌ها همیشه تعدادی کمونیست‌های مقام پرست هستند که کشف و افشاء نمی‌شوند. آن‌ها در جستجوی کسب اهمیت برای خود هستند و تلاش می‌کنند با پیشنهاد کردن بیانیه‌های حزبی و سرزنش اعضای حزب و حمله به آنها، به ترفیعاتی برسند. آن‌ها در جستجوی این هستند که خود را در مقابل اتهام احتمالی به خاطر عدم هوشیاری، حفظ کنند، بدین ترتیب که بدون هیچ گونه تفاوت گذاری، اعضای حزب را سرزنش و با آن‌ها مبارزه میکنند... این نوع کمونیست‌های مقام پرست همیشه در نامناسب‌ترین شکل ایجاد وحشت از دشمنان مردم، در جستجوی امتیاز و برتری هستند. در جلسات حزبی آن‌ها همیشه آماده هستند با بوق و کرنا اخراج اعضای حزب را با دلایل مختلف فرمالیستی یا کاملاً بدون دلیل خواستار شوند... از این هم بدتر، در بسیاری از موارد، آن‌ها دشمنان مخفی شده‌ی مردم، خرابکاران و جاسوسان دو جانبه‌ای بودند. تحت عنوان ظاهری "تقویت هوشیاری"، با اهداف تحریک آمیز، تشدید اتهامات دروغین علیه اعضای حزب را، سازماندهی می‌کنند تا کمونیست‌های صادق و وفادار را از حزب اخراج نمایند. آن‌ها به این ترتیب می‌توانند ضرباتی را که باید به شخص خودشان وارد آید، برگردانند و موقعیتشان را در حزب حفظ کنند... آن‌ها می‌خواهند توسط اقدام‌های سرکوبگرانه، کادرهای کمونیست ما را مورد ضربه قرار دهند، نا آرامی به وجود آورند و سوء ظن اغراق آمیزی را در صفوف ما دامن بزنند». در مصوبه مشترک شورای کمیساریای خلق و کمیته مرکزی حزب کمونیست به تاریخ نوامبر ۱۹۳۸ چنین می‌خوانیم: که عناصر نفوذی «قوانین شوروی را آگاهانه زیر پا گذاشته، انسان‌های بی‌گناه را بر سر مسائل پوچ و حتی بی‌هیچ دلیل و مدرکی... جلب نموده و زندانی می‌کردند و سپس با جعل و تقلب در اسناد بازجوئی، علیه آن مردم بی‌گناه پرونده می‌ساختند و در عین حال با اهداف ماجراجویانه، از اتخاذ هرگونه تدابیری برای پوشش دادن و خلاصی فعالیت‌های ضد شوروی شرکای خود استفاده

می‌کردند» و در ادامه اشاره دارد، تصویب شد که: «عملیات گسترده بازداشت و تبعید از طرف ارگان‌های کمیساریای امور داخلی و دادستانی کل کشور ممنوع است... شورای کمیساریای خلق و حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به همه اعضای کمیساریای امور داخلی و دادستانی کل کشور اخطار می‌کنند که هر عضو با کوچک‌ترین تحطی از قانون اتحاد شوروی و رهنمودهای حزب و دولت، بدون توجه به شخص او، بر مبنای قواعد حقوقی شدیداً تحت تعقیب قرار خواهد گرفت. و. مولوتف ژ. استالین». می‌بینیم که حزب، دولت و مردم شوروی به وجود چنان عناصر مخرب و نفوذی بورژوازی و یا نیروهای امپریالیستی که با اتهام‌های قلبی و بی اساس کمونیست‌ها ی راستین و سایر وفاداران به کشور شوراها را به اعدام و زندان محکوم می‌کردند، پی برده بودند و مصممانه در جهت سرکوب آن‌ها کوشیدند. از این رو هم نادرست است، هرگاه نارسائی‌هایی که نتیجه نفوذ عناصر ضد کمونیست بود، کتمان شود و هم این که، و این به مراتب بدتر و نارواتر، که این جنایات ضد بشری عوامل نفوذی تروتسکیست‌ها و جاسوسان خارجی به حزب کمونیست و دولت شوروی نسبت داده شود. چنین محکوم سازی بی اساس حزب و دولت اتحاد جماهیر شوروی، هر گاه از نا آگاهی نباشد مسلماً از موضع ضد کمونیستی سرچشمه دارد. آن جنایات و اعدام یا زندان و تبعید بیگناهان، حاصل نفوذ تروتسکیست‌ها و سایر جاسوسان ضد کمونیست می‌باشند که نمی‌باید به حزب کمونیست و دولت شوراها نسبت داد بلکه می‌بایست آن‌ها را در زمره جنایات خیانتکارانی چون پیروان تروتسکی و دگر جاسوسان دانست.

تروتسکیست‌ها و سایر عناصر ضد کمونیست و انسان‌هایی که از روی نا آگاهی و تنها با اعتماد به گفتار جریانات بورژوازی کسب نظر و اطلاعات می‌کنند مدعی‌اند، که دادگاه‌ها فرمایشی و اعترافات ساخته و پرداخته مقامات امنیتی شوروی بودند. آنان برای این ادعای بی‌اساس خود، هیچ مدرک و سندی ندارند و از هر استدلال منطقی نیز فرار می‌کنند. چگونه است که صدها به درستی محکوم دادگاه‌ها، در هیچ یک از دادگاه‌ها کلامی بر بی گناهی خود نمی‌گویند و از شکنجه‌های ادعائی تروتسکیست‌ها و سایر ضد کمونیست‌ها سخنی بر میان نمی‌آورند. تمامی دادگاه‌ها به جز دادگاه‌های نظامیان، علنی بودند و برخی از دیپلمات‌های کشورهای خارجی مقیم شوروی و خبرنگاران و نویسندگان خارجی در آنها حضور داشتند و نه تنها هیچ گزارشی مبنی بر غیر قانونی یا فرمایشی بودن دادگاه‌ها ارائه نداده‌اند بلکه عمدتاً اشاره به آزادی کامل متهمان در اعتراف و دفاع از خود داشته‌اند. چرا هزاران کمونیست بی گناه که در پی اتهامات دروغین عوامل نفوذی و بنابر رأی این عناصر محکوم شده بوند، توانستند رد اتهام بکنند و در بررسی‌های مجدد بدون عوامل نفوذی در کمیساریای امور داخلی و دادستانی، تبرئه و اعاده حیثیت شدند و مجدداً به حزب و خدمات دولتی بازگشتند، لیکن آن عده از خرابکاران و جاسوسان خارجی، اعتراف کردند، همدیگر را لودادند و رسوا کردند، روابط با تروتسکی را به عنوان رابط با بیگانه دقیقاً تشریح و اعلام ندامت و تقاضای پوزش کردند؟. بگذارید به نمونه‌هایی از مشاهدات آنانی که در دادگاه‌ها، ناظر بودند و آنچه را به نگارش در آورده‌اند، نگاهی بیفکنیم.

جوزف دیویس سفیر وقت آمریکا در شوروی تقریباً در تمامی جلسات دادگاه‌ها به همراه یک مترجم

شرکت داشت. وی در تاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۳۷ نظر خود را درباره دادگاه‌ها به وزیر کشور آمریکا - کوردایل هول - چنین مخابره کرد: «من با بسیاری، اگر نه با همه اعضای سیاستمداران این جا صحبت نمودم. آن‌ها همگی - شاید با یک استثناء - متوقف القول بر این عقیده اند که جریان دادگاه وجود یک دسیسه و یک توطئه ضد دولتی را به طور واضح اثبات نموده است». وی در تاریخ ۱۱ مارس همان سال در دفتر خاطرات خود یادداشت کرده بود که: «دیروز دیپلمات دیگری در حین صحبت درباره‌ی جریان دادگاه تذکری پر معنی داد. او عقیده داشت، در جرم متهمین شکی وجود ندارد. ما به عنوان ناظران خارجی در آن مورد جریان دادگاه هم عقیده‌ایم. دنیای خارج برعکس، به جریان دادگاه بر اساس اخبار مطبوعات، به عنوان جریان ساختگی نگاه می‌کند و این شاید خوب باشد، دنیای خارج را به همین باور بگذاریم». او در بخشی دیگر از خاطراتش به پیامی که در ۱۷ مارس ۱۹۳۸ به منشی دولتی آمریکا فرستاده است، این چنین اشاره دارد: «بعد از این که هر روز شهود و چگونگی اظهارات آن‌ها را مورد توجه قرار دادم و همچنین از تأییدهای ناخواسته‌ای که ابراز می‌شد و فاکت‌های دیگری که این دادرسی را مشخص می‌کرد، نت برداری کردم، در تطابق با فاکت‌های دیگر، فکر می‌کنم که حکم را می‌توان تأیید نمود. البته آن چه که به متهمین مربوط است، آن‌ها بر مبنای قانون شوروی جنایات زیادی مرتکب شده‌اند، جنایاتی که توسط مدارک ثابت شده است، مدارکی که هیچ شک عقلانی نسبت به آن‌ها ممکن نیست. دیگر این که حکم دادگاهی که آن‌ها را به علت خیانت‌شان مقصر می‌داند و حکمی که براساس قانون جزائی اتحاد جماهیرشوروی، مجازات را معین کرده است، محقانه می‌باشد. این برداشت عمومی دیپلمات‌هائست که در جریان این محاکمه بوده‌اند، و مدرکی است ناشی از موجودیت یک توطئه بی اندازه جدی» (کتاب مأموریت در مسکو). یادداشت دیویس در ۴ ژوئیه ۱۹۳۷ درباره دادگاه‌ها چنین بود: «به نظر می‌رسید، که قابل اعتمادترین شخصیت‌های فکری بر این باورند که توطئه‌ی تدارک دیده شده با هدف کودتا توسط ارتش به احتمال قوی کمتر علیه شخص استالین، بلکه خیلی بیش‌تر علیه سیستم اداری و حزب، سمت‌گیری شده بود و استالین با سرعت، شهادت و نیروی طبیعی‌اش ضربه خود را بر آن وارد آورد». لیون فیشت وانگر نویسنده سرشناس آلمانی که به علت یهودی بودن مجبور به ترک آلمان و سکونت در فرانسه شده بود، در دومین سری دادگاه‌ها به عنوان ناظر شرکت کرد. او در کتاب «مسکو ۱۹۳۷» چنین می‌نویسد: «تا زمانی که من هنوز در اروپا بودم، اتهامات زینوویف را نتیجه بی اعتمادی ارزیابی می‌کردم. به نظرم می‌رسید که متهمان را در زیر فشار به اتهامات تاریخی وادار می‌کرده‌اند. از نظرم، روند محاکمه یک صحنه سازی نمایشی وحشتناک در محدوده عالم هنر بود... اما، بعد از آن که در جلسه دادگاه دوم در مسکو حضور یافتیم، پیاتاکف، رادک و دوستان آن‌ها را دیدم و سخنان‌شان را شنیدم، احساس کردم، تحت تأثیر این تأثرات که متهمان چه می‌گفتند و چگونه استدلال می‌کردند، تردیدهای من مثل نمک در آب حل شد». آکساندر ورت، خبرنگار، در کتابش بنام «مسکو ۴۱» در بخش «محاکمه توخاچفسکی» می‌نویسد: «من هم متقاعد شده‌ام، که پاکسازی در ارتش سرخ در رابطه با وحشت استالین از جنگ تهدید آمیز با آلمان است. توخاچفسکی چه کسی بود؟ یکی از کارکنان

اداره‌ی دوم فرانسوی، مدتی پیش به من گفت که توخاچفسکی طرفدار آلمان بود. و چک‌ها واقعه فوق‌العاده‌ای را از ملاقات توخاچفسکی در پراگ تعریف کردند. در پایان یک ضیافت - او تقریباً مست بود - از دهانش پرید، که تنها امید برای چکسلواکی و روسیه، معاهده با هیتلر است و شروع کرد به استالین توهین کردن. چک‌ها از گزارش آن به کرم‌لین خودداری نکردند و این به معنای پایان کار توخاچفسکی و بسیاری از طرفدارانش بود». سفیر وقت سوئد جیلنز تیرنا که از ناظرین در دادگاه‌ها بوده است در گزارشی به مقامات سوئدی به تاریخ ۳ فوریه ۱۹۳۷ می‌نویسد: «... همان طور که می‌دانیم، فرضیه‌هایی نیز مطرح شده‌اند بر این که در مورد متهمان از نوعی داروی پزشکی، مخدر و یا هیپنوتیزم استفاده شده است، فرضیه‌ای که برای آن مدرکی وجود ندارد، لذا تا اطلاع ثانوی نباید بر روی آن حساب کرد. توضیح پذیرفته شده عادی این است که برای دستگیر شدگان، امید به نجات زندگی خود یا حداقل فردی از اعضای خانواده‌شان، تعیین کننده بود، زیرا آن‌ها در برابر دادستان به طرزی بسیار غیرعادی سست اراده بودند و بنابراین شور و شوق به اعتراف، باید به یک مشخصه خالص صیانت تعبیر شود. من به سهم خود به واقعی بودن این توضیح، اطمینان چندانی ندارم. تجربیات گرفته شده از زینوویف و سایر دادگاه‌های مشابه، بایستی آن درس عبرتی را به من داده باشند، که حتی اظهار دیوانه‌ترین احساس خویشتن را مقصدانستن، و اتهامات علیه شریک جرم، برای متقاعد ساختن دادگاه جهت صدور احکامی ملایم‌تر کفایت ندارد. علاوه بر این، به نظر نمی‌آید که بسیاری از متهمان به هنگام بیان اعترافات خود، برای دادگاه و حاکمان از حربه چاپلوسی استفاده کرده باشند. ضمناً تمامی رفتار شخصی آنها، به طوری که کوشیدم بدان اشاره کنم، در تضاد با این فرضیه بود. خلاصه اینکه، به صرفه نیست که به بطن این اعترافات رفته و در جهت درک رمز و راز آن‌ها تلاش نمائیم. این هست و باید به صورت معمائی غیر قابل حل نیز باقی بماند». یکی دیگر از ناظرین خارجی در دادگاه شخصی به نام دنیس نوول پریت بود وی یک حقوقدان بین‌المللی، قاضی و عضو پارلمان انگلستان بود و در تمامی طول دادگاه زینوویف و دیگر متهمان به عنوان ناظر شرکت داشت. در کتاب وی به نام «زینوویف و کامنف در دادگاه خلق» چنین می‌خوانیم: «احتمالاً متداول‌ترین انتقادات چنین‌اند: این باور کردنی نیست که افراد مورد نظر، این چنین آشکار و صریح به آن جرائم جدی اعتراف کرده باشند - به این ترتیب در این زمینه، افکار به آن سوئی سوق داده می‌شوند که، این اعترافات از طریق «اعمال فشار» و یا دیگر روش‌های غیر انسانی گرفته شده‌اند.... روشن است، آن مدارک ارائه شده که متهمان با آن‌ها مواجه شدند و فرصت بررسی و موضع‌گیری را دارا بودند، مدارکی انکار ناپذیر بودند. آن‌ها به همین علت، شیوه اعتراف به گناهان خود را برگزیدند. آن‌ها افرادی با هوش و با تجربه بودند، و اظهار داشتند که خطا کارند. در نتیجه به راحتی می‌توان گفت که مسأله به طور کامل حل شده است. اما برای بسیاری از منتقدان، قضیه بدین سان طرح می‌شود، که اعترافات می‌توانند از طریق خشونت، تهدیدات یا وعده‌ها گرفته شده باشند.... آیا کوچکترین سندی در این مورد وجود داشته است؟..... برای من به دلایل متعدد روشن شده است که به گونه‌ای ناممکن می‌توان به اجباری گرفتن اعترافات اشاره کرد. در مورد اغلب این متهمان باید به یاد

داشت، که آن‌ها انقلابیونی سرسخت و بسیار با تجربه هستند، مردانی دانشمند و دانا و از روی تجربیات شخصی، آشنا با انواع مختلف زندان‌ها و روشهای تحقیقی و بیش از هر کس آشنا با روحیه و مواضع ارگانهای دولتی، که اتهامات آنان را بررسی میکردند. اگر کمیساریای خلق در امور داخلی که در پلیس امنیتی به کارمندان و اطلاعات دسترسی داشت، این اعترافات را از طریق وعده‌های کاذبی از قبیل احکامی ملایم گرفته باشد، یقیناً هیچ کس به جز آن انقلابیون با تجربه‌ای که من بر روی نیمکت متهمان در مسکو دیدم، شایسته این نیستند، که در مورد بی ارزش بودن کامل این وعده‌ها در شرایط این دادگاه، قضاوت نمایند. اگر معمول بود که کمیساریای خلق، اعترافات را با توسل به خشونت سبب گشته باشد، بهترین امکان این بود که این افراد در مقابل خشونت مقاومت کرده و پس از آن با امیدواری کامل به بی اعتبارنمودن دشمنان خود و جلب همدردی مردم، در مقابل تمام جهان، آن‌ها را افشاء می نمودند.... به هر حال برای فردی که محاکمات را در دادگاه دنبال نموده است، آشکار بود که اعترافات شفاهی بیان شده در آن جا، نه تحمیل و نه حفظ شده بودند. بدون شک شرکت در آن چنان نمایش مسخره‌ای از توانائی ذهنی یک انسان عادی خارج است». پريت بسیاری صفحات را به قانونی بودن دادگاه و واقعی بودن اعترافات اختصاص داده است که به منظور جلوگیری از طولانی‌تر شدن مقاله، به همین چند نقل قول که کاملاً گویا هستند، بسنده می‌کنم. در نظر داشته باشیم که نه حقوقدان پريت و نه دیگر ناظرانی، که به نوشته آنان اشاره رفت، هیچکدام کمونیست و یا طرفدار کشور شوراهای نبودند. حتی برخی از آن‌ها بنابر موقعیت سیاسی - اجتماعی خود، سخت ضد کمونیست بودند و لیکن برخلاف آن مطبوعاتی که حتی ناظری در دادگاه‌ها نداشتند، به مانند نشریات هرست و انواعهم، که خود سانسوری را در بیان واقعیات جامعه شوروی و دروغگوئی را پیشه کرده بودند، آنان آنچه را که شاهد بودند بازگو کردند. هم اکنون نیز خود سانسوری در اکثر قریب به اتفاق مطبوعات و رسانه‌های بورژوازی حاکم است. کدام واقعیات درباره جنایات امپریالیست‌ها در مطبوعات و رسانه‌های بورژوازی منتشر و بازگو می‌شوند؟ اگر از تعداد معدودی که حتی از انگلستان دست تجاوز نمی‌کنند بگذریم، در کدام مطبوعات و رسانه‌ها، از دست اندازی‌های امپریالیست‌های غرب در اوکراین، سوریه، کشورهای آفریقائی و آمریکای لاتین و سایر نقاط جهان، از چگونگی و علل رشد داعش و همراهی‌های امپریالیسم آمریکا و اقمارش چون ترکیه و عربستان و..... کلامی نوشته یا گفته می‌شود. از دست اندازی‌های امپریالیسم روس و دارودسته پوتین در این یا آن مورد، در رسانه‌های بورژوازی غرب فراوان سخن می‌رود، زیرا رقیب است. همواره تحریف، ناسزا و دروغگوئی و در بسیاری موارد لجن پراکنی به شوروی در دوران حاکمیت شوراهای، جزئی از برنامه رسانه‌های بورژوائی خود سانسور بوده و هست و خواهد بود، زیرا آن حکومت، دشمن طبقاتی بود و مابین دشمن طبقاتی و رقیب، تفاوت بسیار است. با رقیب می‌توان در زمان‌هایی کنار آمد، همان گونه که دیروز پوتین در کنار سایر امپریالیست‌های غربی در کمیسیون هشت نفره و غیره نشسته بود و با هم برنامه می‌ریختند و فردائی نه چندان دور، امکان تکرار موجود است، و لیکن رفتار با دشمن طبقاتی دیگرگون است، و از این روست که خود سانسوگران بورژوازی همچنان با آن

شوروی‌ای که دیگر حیات ندارد، عناد می‌ورزند. اینان از آنچه که نیست نمی‌ترسند، بلکه از تاریخ آن، از دستاوردهای آن، از ایده حاکم بر آن ترس دارند، از آن ترس دارند که آن تاریخ، آن دستاوردها، آن ایده در دگر جایی حاکم گردد. تحریف، راهی است که شاید جلوگیری شود. این سخن سرِ دراز دارد. چه قدر ناروا خواهد بود هر گاه نوشته‌ها و یا گفتار رسانه‌های بورژوائی و ضد کمونیست‌هایی همچون تروتسکیست‌ها و سوسیال دموکراسی را منبعی برای دست یابی به آگاهی قرار دهیم. زمانی آگاهی حاصل خواهد آمد که علاوه بر مطبوعات و رسانه‌های بورژوائی، به نشریات و منابع واقعاً کمونیستی و مترقی نیز مجدانه رجوع شود، کُنهِ نظر و واقعیات اعمال آن‌هایی که به مخالفت با کشور شورواها برخاستند بر رسی شود، قیاس به عمل آید و دقیقاً تعمق گردد که کدام ایده، نظر، عمل و سیستم اجتماعی در سوی سلامتی جامعه انسانی و طبیعت، صلح جویانه و ضد توحش، آزادی و برابری، خوشبختی و رفاه انسان‌ها - انسان‌های نودونه درصدی و نه آن یک درصدی‌ها - بوده و می‌باشد. در پایان این بخش، اشاره‌ای داریم گذرا به خاطرات توکایف، یکی از مخربین زمان مورد بحث، که افشاگرِ مواضع و اعمال ضد کمونیستی تروتسکیست‌ها و سایر ضد کمونیست‌ها در دهه سی قرن پیش می‌باشد. توکایف سرهنگ ارتش و از اعضای یک دارودسته ضد حزبی و ضد شوروی بود، که توانسته بود چهره خود را بیوشاند و از مجازات رهائی یابد. وی در سال ۱۹۴۷ در حین یک مأموریت دولتی در آلمان، به شوروی بازنگشت و زندگی در کشورهای غربی را برگزید. وی در کتاب خاطرات خود با عنوان «رفیق ایکس»، که سالیانی بعد و در خارج از شوروی نگارش و انتشار یافت، از وقایع گذشته شوروی و فعالیت‌های خود، از جمله چنین یاد میکند: «شرایط ما یک تراژدی بود. یکی از کادرها، بلینسکی، خاطرنشان ساخت، وقتی ما تصور می‌کردیم، که استالین آدم نالایقی است و قادر نخواهد بود صنعتی کردن و رشد فرهنگی را متحقق سازد، دچار اشتباه بودیم» (صفحه ۷۵). درجائی دیگر: «یکی از وظایف من این بود، که حمله علیه بعضی رهبران اپوزیسیون در دریای آزوفشن، دریای سیاه و شمال قفقاز را، که رئیس آنها ب.پ. شبولدایف، دبیر اول کمیته منطقه‌ای حزب و عضو کمیته مرکزی بود، خنثی کنم. هیچ کدام از سازمان‌های ما با گروه شبولدایف - ینوکیدسه کاملاً در تطابق نبود، اما ما می‌دانستیم که آن‌ها چه می‌کنند و رفیق ایکس، بودن در کنار آن‌ها را در لحظات بحرانی، یک وظیفه انقلابی می‌دانست. ما در برخی مسایل اختلاف نظر داشتیم» و در صفحاتی بعد ادامه می‌دهد: «اختلاف آشکار استالین با ینوکیدسه در عمل برمی‌گردد به قانون ۱ دسامبر ۱۹۳۴ که مستقیماً بعد از قتل کیروف تصویب شد. ینوکیدسه با تعدادی از مردان ضد کمونیست اطراف خود که به لحاظ تکنیکی کارآمد و برای جمع مثرمتر بودند، مدارا می‌کرد... ما قدرت رئیس کمیساریای داخلی یاگودا را نه در نقش یک خدمت گذار بلکه در نقش یک دشمن رژیم می‌شناختیم» (صفحات ۱۷ تا ۲۲). «یاگودا از کمیساریای داخلی اخراج شد و ما حلقهء اتصال مهمی را در سازمان مخفی اپوزیسیون خود از دست دادیم» (صفحه ۶۳). در جایی دیگر از همان خاطرات می‌خوانیم: «ما تلاش می‌کردیم تا حد ممکن افراد بیشتری را از حزب اخراج کنیم. ما کسانی را اخراج می‌کردیم که هیچ دلیلی بر آن نداشتیم. تنها هدفی را که دنبال می‌کردیم، این بود که تعداد افراد ناراضی را افزایش داده و تعداد

متحد با خود را گسترش دهیم» (صفحه ۱۷۷). توجه کنیم که این عبارات و اعترافات به توطئه و خیانت و همچنین نکات مورد اشاره بعدی را، توکایف در کشور امپریالیستی آرزوئی‌اش و نه در شوروی سوسیالیستی و در زیر «شکنجه» می‌نویسد. او با افتخار از خیانت‌های خود و دیگران سخن می‌گوید، زیرا ایده و آمال‌اش دنیای بورژوازی غرب بوده است. در صفحه ۲۷۴ اذعان دارد که: «رفقای من و خودم، بزرگ‌ترین تمجید کننده‌ی ایالات متحده‌ی آمریکا شدیم» و پیش‌تر در صفحه ۱۸۹ نظر خود درباره انگلستان را چنین توضیح می‌دهد: «آزادترین و دموکرات‌ترین کشور جهان است». آخرین اشاره به کتاب توکایف: «رادک مدارک مهمی را رو کرد که بر اساس آن بوخارین دستگیر، محکوم و تیرباران شد. ما از خیانت رادک دو هفته پیش از دستگیری بوخارین اطلاع داشتیم» (صفحات ۶۸ و ۶۹ - چاپ لندن ۱۹۵۶). به این مدارک در بخش دیگر اشاره خواهیم داشت. توکایف آزادانه در انگلستان زندگی میکرد و خاطرات خود را از اعمال جنایت کارانه گروه خود و سایر گروه‌ها با احساسی «قهرمانانه» به نگارش در می‌آورد، مگر این که تروتسکیست‌ها و دیگر ضد کمونیست‌ها مدعی شوند که گویا او هم جاسوس استالین بوده و یا زیر شکنجه، مجبور به چنان بازگوئی‌هایی گشته است. از چنان عناصری، چنین ادعائی بعید نیست. لنین، چه خوب می‌گفت که: «علت اینکه تروتسکی از فاکت‌ها و اشارات مشخص پرهیز دارد، همانست که این فاکت‌ها و اشارات، تمام بانگ‌های پرخشم و جملات پر طمطراق او را بی رحمانه تکذیب می‌نماید» و «تروتسکیست‌ها، فریب کارگران را در نظر دارند». رهبران امروزی جریان تروتسکیستی، همان شیوه را پی گرفته‌اند و به قول حافظ، آنچه استاد ازل گفت بگو، می‌گوییم. روزی برتولد برشت، شاعر کمونیست و ضد فاشیست گفته بود، و چه نیک گفته بود: کسی که حقیقت را نمی‌داند، نادان است. اما کسی که می‌داند و کتمان می‌کند، تبه‌کار است.